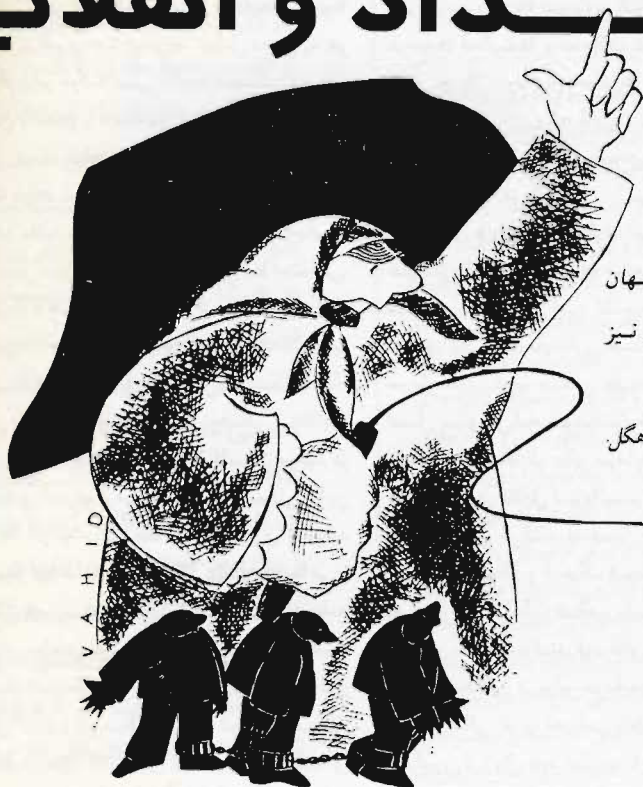


تاریخ ایران؛ چرخه‌ی استبداد و انقلاب



شرق می‌دانست و اکنون نیز می‌داند که تنها یک تن آزاد است؛ و جهان یونانی و رومی می‌دانستند که گروهی از افراد آزادند؛ و جهان ژرمنی نیز می‌داند که همه آزادند.

فردریش هگل.

کیومرث در کشیده

مشروعیت ایدئولوژیک یابد و جنبش‌ها و نهضت‌های ملی، عاقبت شیعه‌گری را به عنوان ایدئولوژیک دینی - ملی نو، بر ایران مسلط نمود و همین مبنا از دوران صفویه سبب شکل‌گیری فلسفه‌ی سیاسی سایه‌ی خداوندی شد. در جهان و با شکل‌یابی عصر نوزایی و فروپاشی نظام کلیسایی قرون وسطایی، و ظهور نظام دولت کشور، فلسفه‌ی سیاسی دولت‌مداری متولد و فلسفه‌های سیاسی پیشین را به چالش فرا خواند. جنگ جهانی اول نظام سیاسی دولت - کشور را بین‌المللی کرد و در ایران جنبش تنباکو و انقلاب مشروطیت، نهضت ملی و انقلاب بهمن، مدام و به اشکال گوناگون بحران مشروعیت فلسفه‌ی سیاسی سایه‌ی خداوندی را اعلام داشتند. ولی هر بار و به دلایلی تاریخی حکومت‌های خودکامه‌ی بازتولید و چرخه‌ی استبداد به چرخش خود ادامه داده است. در دهه‌های معاصر حکومت‌های خودکامه بسیار آسیب‌پذیر نشان داده‌اند و انقلاب تنها بدیل ممکن در قبال آن‌ها به حساب آمده‌اند. در حقیقت حکومت‌های خودکامه و انقلاب‌های توده‌وار در دو وجه تضاد به حساب می‌آیند که هر یک شرایط عینی و ذهنی را برای بازتولید دیگری مهیا می‌سازد.

بسیاری را عقیده بر آن است که ایران به علت جغرافیای طبیعی و سیاسی خود در طول تاریخ، نمونه‌ای کامل از مناسبات اقتصادی را که رکود شرقی بر آن حاکم بوده است به نمایش نهاده است. کنش متقابل نظام اقتصادی با مناسبات اجتماعی - سیاسی سبب پیدایش نظام سیاسی شد که مارکس آن را نمونه‌ای تیبیک از استبداد راکد شرقی دانسته است، کم‌آبی و سیستم آبیاری مصنوعی، تجزیه‌ی قوم به جماعات روستایی، کثرت جماعات روستایی کوچک و مستقل، سبب بازتولید و ازدیاد طول عمر چرخه‌ی حکومت‌های استبدادی از دوران کهن تا دوران معاصر، در ایران شده است. تا قبل از ظهور اسلام، فلسفه‌ی سیاسی فروغ خداوندی توجیه درونی مناسبی را برای سلطه‌ی ابزارهای بیرونی حکومت‌های خودکامه مهیا ساخته است. با ظهور اسلام و تلاش نظام سیاسی ساسانی، فلسفه‌ی سیاسی خلافت نتوانست در ایران

جغرافیای طبیعی

در زمانی که قسمت اعظم اروپا از توده‌های یخ پوشیده بود، نجد ایران از دوره‌ی باران، که طی آن حتاده‌های مرتفع در زیر آب قرار داشت، می‌گذشت. بخش مرکزی نجد که امروز بیابان نمک‌زار بزرگی است در آن زمان دریاچه‌ی وسیعی را که رودهای بسیار از جبال مرتفع به سوی آن سرازیر می‌شده، تشکیل می‌داده است. بقایای ماهیان و صدف‌ها که نه تنها در بیابان بل که در دره‌های مرتفع هم به دست آمده، وضع طبیعی کشور را آن‌چنان‌که در چند هزار سال پیش از تاریخ مسیحی بود، مجسم می‌سازد. به عقیده‌ی گیرشمن در عهده‌ی که آن را می‌توان بین ۱۰ هزار تا ۱۵ هزار سال قبل از میلاد قرار داد و در ایران تغییر تدریجی آب و هوا صورت گرفت، عهد بارانی از بین رفت و عهده‌ی که اصطلاحاً آن را عهد خشک می‌نامند جانشین آن شد که هنوز هم ادامه دارد. با کم شدن باران، جریان آب رودها پیش از پیش منظم گردید. [تاریخ اجتماعی ایران] و در نتیجه آبیاری مصنوعی نقش محوری در حیات مردم ایفا کرد.

ایران فلاتی با فرورفتگی‌های بزرگ فراوان است که در پناه دو رشته کوه قرار گرفته که از بلندی‌های هزار شاخه‌ی ارمنستان در شمال هلال خصیب امتداد یافته‌اند. رشته کوه البرز به موازات کرانه‌ی جنوبی دریای خزر به سوی مشرق پیش می‌رود؛ در دشت‌های خراسان از فرازایش کاسته می‌گردد و سرانجام به رشته‌ی هندوکش می‌رسد. رشته کوه دوم، رشته کوه‌های زاگرس است که ابتدا در جهت جنوب شرقی پیچ می‌خورد و آن‌گاه با پیچی بیشتر به سوی جنوب پیش می‌رود. این کوه در رشته‌های موازی متعدد از کرانه‌ی شرقی بابل می‌گذرد، بر کرانه‌ی شرقی خلیج فارس سدی گذرناپذیر می‌سازد و از طریق بلوچستان و افغانستان راه شمال را در پیش می‌گیرد.

این رشته کوه‌ها که در دو جانب فلات کشیده شده‌اند از روزگاران قدیم نقاط قوت و ضعف ایران بوده‌اند. ذخایر فلزات و سنگ‌ها، زر و سیم، سرب و مس، سنگ لاجورد و عقیق از این کوه‌ها به دست می‌آیند. سنگ آذرین و شیشه‌ی معدنی که هر دو در جهان باستان از ارزش فوق‌العاده‌ی برخوردار بوده‌اند، از این کوه‌ها استخراج می‌شدند.

نجد ایران مثلثی است بین دو فرورفتگی: خلیج فارس در جنوب و دریای خزر در شمال و آن به منزله‌ی پلی بین آسیای مرکزی و آسیای غربی، تشکیل برآمدگی‌ای می‌دهد که جلگه‌های آسیای داخلی را به نجدهای آسیای صغیر و اروپا متصل می‌کند.

● استبداد راکد شرقی و رکود شرقی مانع ورود نظام تولید جماعتی آسیایی به مراحل بردگی و فئودالیسم و بالاتر بوده است و جوامع شرقی سده‌ها و هزاره‌هایی در مرحله‌ی تولید جماعتی آسیایی متوقف ماندند.

از روزگاران کهن، گرمای تابستان در دره‌های پست، مردمی را که به تربیت بز، میش، و اسب اشتغال داشتند مجبور کرد به مراتع مرتفع صعود نمایند، بدین وجه بخش بزرگی از سکنه به زندگانی چادرنشینی که طبیعت و آب و هوا به آن‌ها تحمیل کرده بود ادامه می‌دادند. [ایران از آغاز اسلام]

در مرکز حکومت ایران دو بیابان نمک‌زار نامسکون دشت‌کویبر و دشت لوت وجود دارد. این بیابان‌ها در روزگاران کهن سدی بوده‌اند میان شرق و غرب و انبوه مهاجران را به سوی مشرق [هندوستان] و یا به سوی مغرب [بین‌النهرین] می‌راندند. راهی بازگرائی، دشت کویبر را دور می‌زد. نقطه‌ی آغاز این راه تیسفون بود و از کرمانشاه و مهران و تهران می‌گذشت و با عبور از گوشه‌ی شمالی کویبر و گذر از هرات به مرو بخارا و سمرقند و چین می‌رسید. راهی دیگر از سمت جنوب به سیستان و از مشرق به قندهار و از آن‌جا به دشت‌های سند می‌رسید. این راه‌ها از نظر بازگرائی و نظامی دارای اهمیتی اساسی بوده‌اند. مردم به هنگام تاخت و تاز و غارت و هجوم بیگانگان و یا به هنگام عبور سپاهیان بومی، به کوهستان‌های دور از راه‌ها پناه می‌بردند. بیابان‌گردان و کوه‌نشینان و اقوام کوچنده عموماً از مشرق به دشت‌های بین‌النهرین تاخت می‌آوردند و آن‌جا را غارت می‌کردند.

در کویبر فلات ایران آبیاری ضروری بود و برای آن‌که آب پرارزش از گزند تبخیر در برابر حرارت خورشید مصون بماند یا از فرو رفتن آن به زمین و هدر رفتن آن جلوگیری به عمل آورند به ایجاد قنات و کاریز دست می‌یازیدند.

در بین آبادی‌های عشیره‌ای، خونی و قومی و بسته‌ی واحه مانند ایران فاصله بسیار بود. برخی از زمین‌ها قابل آبیاری بودند، اما بیشتر اراضی بی‌باران و خشک‌اند و آب هم برای آبیاری کم است. در میان این اراضی، بیابان‌گردانی زیست می‌کردند که در فصل‌های معین به دنبال چرای گله‌های خویش کوچی اجباری را پیش روی داشتند و به سمت مراتع کوچ می‌کردند. از آغاز تاریخ مدون ایران همواره بی‌کاری مستمر بین کوچندگان و

یک‌جانشینان (کشاورزان) وجود داشته است.

به خوبی می‌توان دریافت که صفت کلی و بارز زندگی در ایران همانا واحه بودن آبادی‌ها و از یکدیگر جدا بودن آن‌ها و ناآگاهی از خارج بوده است.

جغرافیای سیاسی

در آغاز، انسان ابتدایی بنده و زبون محیط طبیعی بود. در پی خوراک و پناهگاه در جولان است و در هر جا که پناهگاه و شکار و یا گیاهی خوردنی می‌یابد، درنگ می‌کند. زندگی او بی‌ثبات است و اجتماعات او در خاک ریشه نمی‌دواند و وسعت کافی نمی‌گیرد. این دوره، دوره‌ی گردآوری خوراک (بیابان‌گردی) نام دارد. پس از دوره‌ی گردآوری خوراک انسان با کشف رازهای کشاورزی و دامداری، تا اندازه‌ای از یوغ محیط طبیعی می‌رهد، این دوره، دوره‌ی تولید خوراک نامیده می‌شود.

به نظر محققان جدید، نظام اشتراکی اولیه، دوران بسیار طولانی را در بر می‌گیرد و از ظهور جامعه‌ی بشری تا تأسیس نخستین دولت‌ها ادامه دارد. [پانصد هزار سال]

تامسن باستان‌شناس دانمارکی، در طبقه‌بندی مکشوفات باستان‌شناسی بر حسب ماده‌ی اساسی که برای ساختن ابزارها به کار می‌رفت نظریه‌ی «اعصار» سه‌گانه را مطرح ساخت. عصر سنگ، عصر مفرغ، و عصر آهن، و هر یک از این اعصار نیز به عهده‌های مختلف تقسیم می‌گردد. از این رو عصر سنگ به عهده‌های پارینه‌سنگی، میان سنگی، و نوسنگی تقسیم گردیده است.

در جهان کهن و در روستاهای کهن تمدن‌های بی‌شماری به وجود آمد که وجه امتیاز آن‌ها به کشت گیاهان، پرورش حیوانات، ایجاد موازنه میان کشاورزی و گلهداری، انتخاب محل‌های گوناگون برای ایجاد روستا، به کار بردن نقشه‌ها و روش‌های متفاوت برای خانه‌سازی و زینت ظروف و بالاخره اختلاف بارزی در مراسم مذهبی و طلسم‌ها و ایدئولوژی‌ها، به طور کلی انسان‌ها در طول حیاتشان برای کسب معیشت سه مرحله را پشت سر نهاده‌اند. مرحله‌ی جمع کردن غذا، مرحله‌ی تولید غذا، مرحله‌ی صنعت‌گری.

اولین مرحله قدیمی‌ترین و طولانی‌ترین مرحله بود که لافل نیم‌میلیون سال دوام داشت. انسان در طی این مراحل ابتدا از دوره گردی به یک‌جانشینی روی آورد. جامعه در این دوران عشیرتی است. افراد آن همه کار می‌کنند، هم‌خون هستند و ازدواج میان خواهر و برادر معمول است. نظام مادرسالاری در این مرحله رواج دارد. در عیلام و پارس قدیم، مظاهر این نظام دیده شده است.

در نظام مادرسالاری دارای جمع به سادگی می‌رسد و او مسئولیت اداره‌ی جامعه را به عهده دارد.

در این دوره، عشیره برای شکار، صید، ساختمان و مناسک مذهبی سرکرده‌ای را برای مدت معین برمی‌گزینند و چون کار پایان یافت مقام سرکرده منسوخ می‌شود.

حدود شش هزار سال پیش و با ورود انسان به مرحله‌ی تولید غذا و یک‌جانشینی، انقلابی عظیم به وقوع پیوست و بین زمین و انسان ارتباطی تعیین‌کننده برقرار شد، کلان‌های کشاورزی شکل یافت و تولید اضافی کلان‌های کشاورز عشیره‌ای تدریجاً افزایش یافت و با افزایش تولید اضافی جنگ‌های قبیله‌ای به قصد اشغال منظم سرزمین‌های دیگران درآمد.

تهاجم و تدافع و چگونگی مصرف تولید اضافی، سازمان دادن و سرپرستی کارها، به طول عمر مدت لازم برای باقی ماندن سرکرده در مقام خود افزود و به تدریج آن‌ها به ریاست قوم و عشیره و قبیله و حکمران و پادشاه تبدیل شدند. محققاً، به غیر از بعضی موارد استثنایی همواره کشاورزی قبل از اهلی ساختن جانوران رواج داشته است. به احتمال فراوان وحشت از قحطی، مردم عصر نوسنگی را بر آن داشت که بعد از اقدام به زراعت، به ذخیره کردن گوشت بپردازند و این امر مبدأ گله‌داری محسوب می‌شود. توسعه‌ی گله‌ها اقوام شیان را وادار کرد تا برای پیدا کردن چراگاه از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر تغییر مکان دهند و با اقوام دیگر دست و پنجه نرم کنند. از نظر اجتماعی، گله‌داری موجب تفوق مرد بر زن و مبدأ نظام پدرشاهی گردید. مرد همان طور که مالک ابزار شکار خود بود، مالک حیوانات اهلی نیز گردید و با دین، تفوق و برتری حقوق باستانی زن را در مورد وراثت، به نفع خود واژگون کرد و حتا فرزندى را که سابقاً ناشی از مادر بود به حق فرزندى از جانب پدر تبدیل نمود.

به طوری که از مطالعات محققین برمی‌آید، در نتیجه‌ی پیشرفت دوره‌ی بی‌آبی و خشک‌شدن دره‌ها، دریاچه‌ی عظیم مرکزی ایران به تدریج کوچک شد و در نقاط مختلف و در اطراف رودها، مراتع و مرغزارهایی پدید آمد. سکنه‌ی نجد ایران در این دوره‌ی تاریخی (حدود هزاره‌ی پنجم پیش از میلاد) بیشتر از طریق شکار زیست می‌کردند.

قرائن نشان می‌دهد که حیات مادی این سرزمین در دوران ماقبل تاریخ نیز تابع تأثیرات و عوامل مختلف طبیعی، وضع آب و هوا و چگونگی برخورد با ملل همسایه و هجوم و مهاجرت اقوام مختلف بوده است. در این دوران مرده را به طرز درهم و پیچیده‌ای در کف اتاق دفن می‌کردند و گمان آن داشتند که همین نزدیکی کافی است که روح میت در خوراک خانواده شرکت جوید. در آغاز هزاره‌ی سوم قبل از میلاد، مراکز مختلف ایران، تابع تأثیراتی بود که از نواحی مختلف خارج از نجد وارد می‌شد. این نفوذها موجب تغییراتی در تمدن اقوام

● از قدیم‌ترین روزگاران مسأله آب در ایران امری حیاتی به شمار می‌رفت. کم آبی و بی‌آبی سکنه‌ی ایران را اجباراً متفرق نمود و قوم ایرانی بسیار کمتر از اقوام مصر و بین‌النهرین متراکم شدند.

ایران شد. ایران «برای نهضت ملل و انتقال افکار از عهد ماقبل تاریخی به بعد و در مدتی بیش از هزار سال به منزله‌ی واسطه و میانجی میان شرق و غرب عمل نمود. عمل او عبارت بود از دریافت داشتن، توسعه بخشیدن و سپس انتقال دادن» [ایران از آغاز تا اسلام].

در آغاز هزاره‌ی سوم قبل از میلاد، دشت غنی بین‌النهرین وارد دوره‌ی تاریخی خود گردید و بعدها تأثیری تعیین‌کننده بر ساختار سیاسی و اجتماعی ایران نهاد.

ظاهراً قبایل وحشی گله‌دار در عهد باستان، به همان ترتیب از آسیای مرکزی به سرزمین ایران کنونی نفوذ کرده‌اند که در ادوار بعد قبایل دیگر به ایران رخنه نمودند. به عقیده‌ی استاد فقید سعید نفیسی «در حدود هزاره‌ی پنجم ق. م هنگامی که دیگر آب و هوای پامیر برای آریایی‌ها سازگار نبوده است بنای مهاجرت را به سوی جنوب گذاشتند و در دامنه‌ی جنوبی پامیر به دو دسته تقسیم شدند، دسته‌ای رو به شرق رهسپار شدند و از راه دره‌ی سند و پنجاب به هندوستان رفته‌اند که همان آریایی‌های هندی باشند، دسته‌ی دیگر رو به مغرب آورده‌اند و از راه آسیای مرکزی و صحرای قراقوم امروز یا دشت خاوران سابق وارد ایران امروز شده‌اند و طویایف مختلفی را که در ایران سکونت داشته‌اند در خود مستهلک کرده‌اند» [تاریخ اجتماعی].

به نظر می‌رسد که آریایی‌ها در هنگام ورود به ایران در مرحله‌ی بیابان‌گردی و شاید شبانی بوده‌اند و چیزهایی نیز از کشاورزی می‌دانستند. در گات‌ها، وداها از احشام هم‌چون سرچشمه‌ی خوراک و ثروت یاد شده است. فلزات را می‌شناختند و در نزد آن‌ها، اسب و گردونه‌ی جنگی در کار جنگ از نقشی ممتاز برخوردار بودند. از لحاظ سازمان اجتماعی در زندگی شبانی بودند و کلان‌مهمترین واحد اجتماعی آن‌ها به شمار می‌آمد. به نظر نمی‌رسد که واحد بزرگتری چون ملت و یا نژاد برای آن‌ها از مفهومی برخوردار بوده باشد.

ظهور عهد مفرغ که در ایران در حدود دو هزار سال قبل از میلاد وقوع یافت موجب تغییرات مهم در اقتصاد این ناحیه شد. اقتصاد این دوره‌ی ایران

نسبت به مراکز شهرهای بزرگ، بابل آسیای صغیر و مصر عقب‌مانده تلقی می‌شد. وضع نجد و اشکال ارتباطات داخلی را باید علل درجه‌ی دوم برای عدم توسعه‌ی ایران در آن زمان محسوب داشت. کمی آب که مانع توسعه‌ی اقتصاد کشاورزی می‌شد، شرایط طبیعی و وضع آب و هوا و زندگی بدوی و شبانی و نیمه بدوی را بر مناسبات اجتماعی ایران تحمیل نمود. اما در هزاره‌ی دوم، ایران از انزوای به درآمد و وارد زندگی اقتصادی در نظام منطقه‌ای و جهانی آن عهد شد و بر اثر منابع زیرزمینی خویش، در اقتصاد مدنی دیگر ممالک شرکت کرد.

تقاضای مواد خام روزافزون شد و ایران به عنوان یکی از مهمترین منابع تهیه‌ی مس، قلع، سرب، چوب و سنگ مورد توجه دیگر ممالک قرار گرفت. و روابط تجاری ایران رو به تزاید گذاشت.

آریایی‌ها پس از نفوذ تدریجی که مدت چند قرن به طول انجامید. در آغاز هزاره‌ی اول قبل از میلاد، با امواج متداولی وارد فلات ایران شدند. نیمه‌ی اول هزاره‌ی اول قبل از میلاد، در تاریخ بشر مرحله‌ی نوین به حساب می‌آید؛ «مرکز سیاست جهانی در این دوران به عوض دره‌های دارای آب و هوای مطبوع که موجب پیدایش تمدن‌های عالی است، مانند دره‌ی نیل که مسکن مصریان بود، دشت‌هایی که توسط دجله و فرات آبیاری می‌شد و مسکن سومر و سامیان بود، به سوی شمال، به نواحی‌ای که از جهت مناظر طبیعی و آب و هوا کمتر ملایم بود، انتقال یافت، و در آن‌جا محاربات برای کسب قدرت جهانی درگرفت. در این‌جا سه خصم نمودارند: آشوریان سامی با شاهنشاهی وسیع‌شان، اورارتو دولتی مقتدر از اصل آسیایی - حریف سخت‌کوش آشوریان که گاهی نیز بر آنان غلبه می‌کرد - دیگر آریایی‌ها و همین ایرانیان که پس از نزاع طویل و شدید، بر دو رقیب خود غلبه کردند و با غنایم خویش نخستین شاهنشاهی را تأسیس نمودند. سرانجام فاتحان چنان با مغلوبان مخلوط شدند که همه‌ی آثار اصل و منشاء خود را از دست دادند» [ایران از آغاز تا اسلام -] در فلات ایران و پس از آن‌که سران و حکمرانان کلان‌های متفرق، بعضی بر میل و عده‌ای جبراً به حکومت مرکزی پیوستند، مقدمات نیرومندی حکومت ماد فراهم آمد؛ «اوضاع طبیعی، موجب توسعه‌ی نوعی استقلال در هر ناحیه و حتا در هر دره گردید؛ بدین وجه که آثار آن هنوز از بین نرفته است این است علت آن‌که ایران شامل چندین قبیله‌ی بدوی، نیمه‌بدوی و غارنشین بود و هنوز هم هست که لهجه‌ها و اطوار و عادات خود را حفظ کرده‌اند. . . مادها، که به وسیله‌ی کشور اورارتو و بیشتر بر اثر سیاست استعماری آشور مورد تهدید قرار گرفته بودند، مجبور شدند یکی از دو طریق را برگزینند؛ زندگی در زیر پرچم وحدت یا محو شدن احتمالی

تحت یوغ خارجیان. آنان راه نخستین را انتخاب کردند» [ایران از آغاز تا اسلام]

اساساً وحدت ایران نسبت به اقوامی نظیر مصر و سومریان کندتر و آهسته‌تر صورت گرفت. مصریان و سومریان با گذر از مرحله‌ی شکارگری به کلان‌های روستایی رسیده و از وحدت آن‌ها به تشکیل دولت و حکومت رسیدند. اما در ایران این چنین نبود. ایران توسط رودهایی مانند نیل و دجله و فرات که با طغیان‌های سالیانه‌ی خود موجب حاصل‌خیزی زمین آن ممالک می‌شدند، برخوردار نبود. از قدیم‌ترین روزگاران مسأله آب در ایران امری حیاتی به شمار می‌رفت. کم آبی و بی‌آبی سکنه‌ی ایران را اجباراً متفرق نمود و قوم ایرانی بسیار کمتر از اقوام مصر و بین‌النهرین متراکم شدند.

اوضاع طبیعی موجب توسعه‌ی نوعی استقلال کلان‌های شبانی و کشاورزی در هر ناحیه و حتا در هر دره گردید، و در نهایت وضع طبیعی و اقلیمی سبب شد تا وحدت ایران به کندی صورت گیرد. در قلمرو اتحادیه‌ی قبایل ماد، افراد جامعه به طور کلی به دامداری اشتغال داشتند هرچند کلان‌های کشاورزی نیز وجود داشت اما از وزنی آن‌چنانی در نظام اقتصادی برخوردار نبود. پرورش اسب اهمیت خاصی داشت و آشوریان هر ساله جز اسب چیزی به رسم خراج از مادی‌ها نمی‌گرفتند. خرده اوستا از تقسیم جامعه به گروه‌های صنفی و حرفه‌ای سخن می‌گوید و سه صنف، یعنی کاهنان و خادمان آتش، ارباب‌سواران، دامداران و کشاورزان یاد می‌کند. از آن‌چه گفته شد می‌توان به این نتیجه رسید که با مسلط شدن آریایی‌ها بر فلات ایران نظام زن‌سالاری فروپاشید و نظام مرد سالاری جانشین آن شد، مشغله‌ی اساسی مردان عبارت از جنگ و شکار و اهلی کردن حیوانات بود، کلان‌های شبانی ساختی مسلط در مناسبات اجتماعی - اقتصادی به حساب می‌آمد و کشاورزی امری فرعی محسوب می‌گردید. کم آبی و بی‌آبی نیز سبب تفرق و بسته ماندن این هسته‌های اجتماعی - اقتصادی گردید. فریریش انگلس معتقد بود که در میان آریایی‌های آسیا و روسیان، وجود جماعات روستایی کوچک و مستقل، سبب شد که دولت مقتدر و مستبد ظهور کند، دولتی که ناشی از جماعات نبود، بل که بر فراز آن‌ها قرار داشت و سخت آن‌ها را مورد استثمار قرار می‌داد. در میان اقوامی که به جماعات کوچک و منزوی و متفرق و مستقل تقسیم می‌شوند، سلطه‌ی استبدادی دولت، به صورت شرط لازم برای ادامه‌ی حیات مجموعه‌ی قوم که از ساکنان نطفه‌های مختلف تشکیل یافته است، در می‌آید. و دولت یگانه عامل وحدت قوم است و قوم را در خود تجسم می‌بخشد. [انگلس - عصر فرانک‌ها].

با تشکیل دولت‌های ماد و پارس و هخامنش و

سلطه‌ی نظامی آن‌ها بر دولت‌های مصر و بین‌النهرین، کنش متقابل بین تمدن آریایی و تمدن بین‌النهرین و مصری که از سابقه و قدمت بیشتری برخوردار بودند، ایجاد گردید، فلسفه‌ی سیاست حکومت‌های بین‌النهرین به نظام سیاسی آریایی مشروعیتی جدید داد و تأثیری بنیانی بر فلسفه‌ی سیاست ایرانیان نهاد. قوانین حمورابی مبنای کار مشاورین پادشاهان مادی و پارس و هخامنشی گردید. سیستم آبیاری مصنوعی را هم ایرانیان از دولت‌های بین‌النهرین آموختند. با ایجاد قنات و کاریز که در انحصار دولت بود، نقش دولت و تسلط آن بر اقوام و جماعت آریایی مدام به فزونی نهاد.

کلان‌های کشاورزی نیز از جایگاه و ارزشی متفاوت با گذشته در نظام اقتصادی و بالاخص در دوره‌ی هخامنشیان برخوردار شدند.

از نظر مارکس مالکیت ارضی قبیله‌ای نخستین شکل مالکیت ارضی است و قبیله یک هیأت اجتماعی است که از تحول طبیعی سربر می‌آورد؛ منشاء پیدایش قبیله خانواده است؛ زنی و فرزندان که از بطن آن زن و از بطن دختران آن زن که طبیعتاً به دور هم گرد آمده‌اند خانواده توسعه می‌یابد و به قبیله تبدیل می‌شود. جمع چند قبیله را جماعت و جمع چند جماعت را خطه می‌گویند و جمع چند خطه ملت را به وجود می‌آورند.

هر درجه که بین خانواده با قبیله و جماعت و خطه و ملت فاصله افتد، رابطه‌ی خونی به رابطه‌ی قبیله‌ای و رابطه‌ی قبیله‌ای با رابطه‌ی «جماعت»ی و رابطه‌ی جماعتی به رابطه‌ی خطه و رابطه‌ی خطه‌ای به رابطه‌ی ملی تبدیل می‌شود، و رابطه‌ی مشترک خونی جای خود را به رابطه‌ی مشترک زبان، فرهنگ و آداب و رسوم و تاریخ مشترک می‌دهد. با همه‌ی این اوصاف در جامعه‌ای با اقتصاد طبیعی، که مبادله هنوز توسعه نیافته است، پیوند اجتماعی افراد بر پایه‌ی خونی و قومی استوار است. افراد آن‌چه که می‌تواند زمینه‌های تاریخی گذار را فراهم و هسته‌های لازم را برای سرعت بخشیدن به این گذار فراهم آورد، عبور از زندگی دوره‌گردی به یک‌جانشینی تولید نعم مادی، تولید ارزش اضافی، مبادله‌ی کالا، پیدایش مالکیت خصوصی، تقسیم اجتماعی کار و پیدایش طبقات است. مارکس معتقد است که در مالکیت جماعتی آسیایی، جماعات دهقانی بر اساس مالکیت جماعتی، هسته‌ی اصلی تولید اقتصادی به شمار می‌روند. در این جماعت‌ها، حرفه‌ها و صنایع یدی وابسته به کشاورزی هستند هر کلان یک واحد اقتصادی مسدود و کامل است که از عهده‌ی جمیع حوائج خود برمی‌آید و تمام شرایط لازم برای تولید و تولید محصول اضافی را دارا است، و بر فراز جماعات، عنصری قرار دارد که تجسم وحدت عالی آن جماعات است؛ فرمانروا که یگانه

مالک واقعی زمین به شمار می‌آید و جماعات کشاورزی فقط صاحبان موروثی حق انتفاع هستند. شخص فرمانروا نیز عنصری جدا از جماعات و مافوق جماعات و از منشائی الهی برخوردار است. در این نوع از مالکیت، مالکیت از آن حکومت و حق انتفاع از آن جماعات است و فرد با واسطه‌ی جماعت از این حق استفاده می‌کند. در این حالت رابطه‌ی فرد با شرایط طبیعی کار و تولید، عطایی است از سوی خداوند که با واسطه‌ی فرمانروا، به جماعات و از طریق جماعات به او ارزانی شده است. در حقیقت فرمانروا در این‌جا، پدر کلیه‌ی جماعات کوچک و مظهر الهی وحدت آن‌هاست و محصول اضافی متعلق به اوست. این فلسفه‌ی سیاسی شرایط لازم را برای تولد استبداد راکد شرقی فراهم آورد. مالکیت جماعتی آسیایی در درون خود نفی مالکیت خصوصی را داراست و همین نفی اساس رکود شرقی را در سده‌ها و هزاره‌هایی پی‌می‌ریزد. حکومت بخشی از نیروی کار افراد جماعات را (به شکل بیگاری) به اموری که برای ادامه‌ی تولید و حفظ ساخت اجتماعی و سیاسی و فرهنگی لازم است جذب می‌نماید. ایجاد شبکه‌های آبیاری و خطوط ارتباطی و مؤسسات عام‌المنفعه‌ی دیگر در نهایت به صورت کار و خدماتی از جانب دستگاه حکومت جلوه می‌نماید. قسمتی از کار اضافی که به صورت رانت ارضی و شبانی و یا به صورت خراج محصولات کشاورزی و دامی از جماعات وصول می‌گردید، در شهرها از طرف دیوانیان به مصرف می‌رسید و شهرها در حقیقت اردوگاه‌هایی بودند که فرمانروا و دیوانیان و لشکریان در آن گرد آمده بودند و اضافه تولید جماعات دهقانی و شبانی را به مصرف می‌رساندند و به هیچ وجه مراکز تولیدی به شمار نمی‌آمدند. ایران بدان علت که از گذشته پلی بوده است و شرق را به غرب و چین و آسیای مرکزی را به بین‌النهرین وصل می‌نموده است، منشاء پیدایش شهرهایی شد که به خاطر موقعیت جغرافیایی برای داد و ستد خارجی وضع مساعدی داشته‌اند. چه در بسیاری از سال‌ها و به علت خشک‌سالی، رانت ارضی و شبانی پاسخگوی فرایند مصرفی حکومت و دیوانیان و کاهنان و لشکریان نبود و درآمد تجاری حکومت قادر بود تا میزان این خلاء را پر نماید.

مارکس وجه تولید جماعتی آسیایی را یکی از مراحل قطعی تکامل تاریخی قلمداد می‌نمود و آن را حد فاصل بین مرحله‌ی جماعت بدوی و نظام بردگی می‌دید. به نظر او استبداد راکد شرقی و رکود شرقی مانع ورود نظام تولید جماعتی آسیایی به مراحل بردگی و فئودالیسم و بالاتر بوده است و جوامع شرقی سده‌ها و هزاره‌هایی در مرحله‌ی تولید جماعتی آسیایی متوقف ماندند. عواملی که سبب بازتولید ممتد رکود شرقی شد را به صورت زیر

• اساساً وحدت ایران نسبت به اقوامی نظیر مصر و سومریان کندتر و آهسته‌تر صورت گرفت. مصریان و سومریان با گذر از مرحله‌ی شکارگری به کلان‌های روستایی رسیده و از وحدت آن‌ها به تشکیل دولت و حکومت رسیدند. اما در ایران این چنین نبود.



می‌توان جمع‌بندی کرد: در وجه تولید جماعتی آسیایی هر کلان یک واحد اقتصادی مسدود و کامل است که از عهده‌ی جمیع حوائج خود برمی‌آید و صنایع بدی و حرفه‌ها منضم به کشاورزی است، فرد به جماعت وابسته است و قادر نیست پیوند خود را با جماعت قطع کند و یا حتا روابط خود را با جماعت اندکی ضعیف‌تر سازد. در وجه تولید جماعتی آسیایی جامعه «جوهر» و فرد انسانی «عَرَض» است. فرد در چنین بنیانی نمی‌تواند به فردیت و استقلال بگراید، او سایه‌ی جماعت است و تا آن‌جا که جماعت وجود دارد این سایه نیز موجود است، و چون فرد این چنین وابسته به جماعت است نمی‌تواند مالک شود و فقط یک مستصرف است و در عمل، خودش موضوع مالکیت می‌باشد و تحت مالکیت حکومت قرار دارد و رابطه‌ی او با دستگاه حکومت، رابطه‌ی عبودیت است و جز این نمی‌تواند باشد. تکیه‌ی شهر بر روستاست و از محصول اضافی تولید شده در روستا ارتزاق می‌کند و خود قدرت تولید ندارد. آبیاری مصنوعی، و تنظیم شبکه‌ی آبرسانی در شرق، شرط اولی‌ی بهره‌برداری از زمین است و تحقق این شرط جز با کار جماعتی امکان‌پذیر نیست: مبادله‌ی محصولات بین جماعات وجود دارد و مبادله در داخل یک جماعت و بین افراد جماعات انجام نمی‌گیرد. هدف تولید منحصر به ایجاد ارزش استعمال است و این نوع از ارزش است که بین جماعات مورد معاوضه قرار می‌گیرد و معاوضه‌کنندگان تنها خواص طبیعی کالا را مورد نظر قرار می‌دهند. به هر حال محصولات زیاده بر مصرف، به صورت مواد قابل مبادله یا کالا در می‌آیند. در بسیاری از کشورها امر مبادله در بین جماعات با پول انجام می‌شده است. «در بابل، قبل از استقرار حکومت هخامنشیان، مسکوک نقره، سربی، و مسی، بین مردم کمابیش رواج داشت.» «پس از روی کار آمدن حکومت هخامنشی و تثبیت

اوضاع اقتصادی در عصر داریوش، در بیشتر نقاط امپراتوری سکه وسیله‌ی مبادله گردید» [تاریخ اجتماعی ایران]. در وجه تولید جماعتی آسیایی که گردش پول به صورت طلا و نقره وجود داشت، ذخیره کردن سکه‌ها یک جریان عمومی بود که از فرد ساده تا دولت، مراقب آن بودند تا ذخایر افزایش یابد. این خزاین در ضبط فرمانروایان و کاهنان بوده است و برای جلوه‌گر ساختن اقتدار آن‌ها به کار می‌آمده است و برای حفظ این اقتدار در دنیایی جاوید، بعد از مرگ آنان همراه آن‌ها؛ زیر خاک دفن می‌شده است. و یا چون هخامنشیان «زر و سیم‌ها را می‌گذاختند و آن‌ها را به صورت شمش در می‌آوردند و قسمت ناچیزی از آن را سکه می‌زدند و آن سکه‌ها را برای خرید سربازان و یا سیاستمداران بیگانه مصرف می‌کردند [شاهنشاهی هخامنشی - امستد].

در این جوامع در اصل پول وسیله‌ی پرداخت و مبادله بین جماعتی با جماعت دیگر بود... این عوامل که سبب پیدایش و تداوم رکود شرقی بود در پیوند با استبداد راکد شرقی مانع از گذار وجه تولید جماعتی آسیایی به وجه تولید باستانی (برده‌داری) و ژرمنی (فئودالی) و سرمایه‌داری گردیدند.

در وجه تولید جماعتی آسیایی، قسمتی از محصول اضافی متعلق به حکومت و شخص فرمانرواست که مظهر وحدت جامعه است، کار اضافی هم به دو شکل انجام می‌گیرد یکی از طریق ضبط خراج و دومی از طریق شرکت افراد جماعات در کارهای عمومی، کار عمومی به دو شکل صورت می‌پذیرد. شکل اول آن است که حکومت خود یک سازمان متمرکز کار به وجود آورد و استفاده از کار اضافی جماعات را برای اجرای طرح‌ها و برپا ساختن کاخ‌ها و معبدها و معابر و راه‌ها و... ممکن سازد که این در بسیاری از جماعات کهن آسیایی و مصر دیده شده است.

در شکل دیگر، حکومت خود رأساً سازمانی

به وجود نمی‌آورد، هر یک از جماعات مقداری کار نیز برای بر کردن ابزارهای عمومی و برداشت هزینه‌های جنگی و مؤسسات مذهبی انجام می‌دهند که بزرگان قوم و جماعات بر چگونگی آن نظارت دارند. مارکس معتقد است که قلمرو مالکان بزرگ در ابتدایی‌ترین معنایش فقط در این نقطه پدیدار می‌گردد. در طبقه‌ی مالکیت ارضی باستانی، روستا و جماعت روستایی مرکز تفن حیات اقتصادی به شمار نمی‌رود و شهر این نقش را بر عهده دارد و شهر و «قرارگاه» و «نشستگاه» کشاورزان [مالکان آزاد] است. منطقه‌ی زراعتی در اطراف شهر واقع و به قطعات مشخصی تقسیم و به مالکیت افراد درآمده است. افزون بر این، قسمتی از زمین نیز به صورت مشاع باقی می‌ماند که متعلق به شهر است، و با کار جماعات - و بعدها برده‌ها - هزینه‌ی شهر تأمین می‌شود. اما شرط مالکیت فردی در این مرحله، عضویت فرد در جامعه است. تنها یک شهروند آتنی یا رومی می‌تواند مالک باشد. مالکیت بدون شهروندی و شهروندی بدون مالکیت وجود ندارد. مارکس می‌نویسد «ماهیت میانی زندگی قبیله‌ای، به پدید آمدن تفاوت در سلسله مراتب اجتماعی، در درون گروه هم‌خون و ایجاد مراتب اعلی و ادنی منجر می‌شود و این تفاوت مراتب اجتماعی، بعداً در اثر اختلاط قبایل فاتح با قبایل مغلوب و غیره توسعه می‌یابد» [مارکس، بنیاد اقتصاد سیاسی] و باز در همان‌جا می‌آورد «جنگ وظیفه‌ی همگانی و کار بزرگ جماعتی است که هم برای تصرف شرایط عینی زندگی [زمین] و هم برای صیانت و ادامه‌ی تصرف آن، لازم است. به این سبب، اجتماع که از گروه‌های هم‌خون به وجود آمده است، در درجه‌ی اول به صورت صفوف نظامی سازمان‌بندی می‌شود - به شکل یک نیروی جنگی - و این یکی از شرایط موجودیت آن به عنوان مالکیت است. تمرکز سکونت در شهر، پی و پایه‌ی این

سازمان جنگی است».

در طریقه مالکیت ارضی باستانی کار اضافی، برای اجتماع انجام می‌پذیرد و در درجه اول عبارت است از خدمات نظامی و سپاهی‌گری که ضمن بقای جامعه است. یک آنتی و یا یک رومی در عین حال که مالک و کشاورز است سرباز نیز می‌باشد و جز این، ادامه‌ی حیات رو به خطر می‌افتد، حفظ مالکیت خصوصی و مالکیت «دولت - شهر» در برابر قبایل و جماعات هم‌چوار و همسایگان نیرومند جامعه را به اجبار به صورت یک سازمان نظامی در می‌آورد. افزایش جمعیت نیز آن‌ها را و می‌دارد تا دست به تصرف اراضی قبایل و جماعات هم‌چوار زنند و شهرهایی جدید تأسیس نمایند و برای تأسیس شهرها و کشت مشاع و زمین‌های مالکان بزرگ، مردمان بیشتری را به بردگی گیرند.

به نظر گیرشمن «در آغاز دولت هخامنشی پارسیان تازه از حالت نیمه چادرنشینی به حالت قومی نیمه خانه‌نشین در آمده بودند» [ایران از آغاز تا اسلام]. «کوروش و اشرافیت او به منظور تحصیل غنایم می‌کوشند که هم‌چنان مرزهای امپراتوری را وسعت بخشند. بر اثر جنگ‌هایی که از زمان کوروش انجام گرفت، ایران که خود از لحاظ اقتصادی عقب‌مانده بود و ساکنان آن را بیشتر قبایل چوپان تشکیل می‌دادند، دولت‌های متمدن‌تر از خود را... به اطاعت در می‌آورد» [تاریخ جهان باستان] «امپراتوری ایران در جنگ‌هایی که با یونان می‌کرد با جامعه‌ی برده‌داری متکاملی روبرو بود. یونان در فاصله‌ی قرن‌های هفتم تا چهارم قبل از میلاد از سطح تولیدات وجه تولید آسیایی که در شرق قدیم حکم‌فرما بود یا فراتر نهاده بود و از لحاظ تکامل اقتصادی کشوری پیشرو شمرده می‌شد» [همان منبع]. یونانیان برای حفظ آن‌چه به دست آورده بودند دارای جنگاورانی ممتاز بودند که «بهتر و آگاه‌تر و بیدارتر از لشگریان پارسی [بودند] که غالباً هخامنشیان به زور [آن‌ها را] به میدان جنگ می‌کشاندند» [همان منبع]. «پس از شکست خشایارشا در یونان و مدتی بیش از یک قرن، هیچ یک از شاهنشاهان هخامنشی به شخصه، سپاه خود را مانند کوروش و داریوش رهبری نمی‌کردند. رقابت‌ها، توطئه‌ها و نزاع‌ها در اطراف تاج و تخت کشتار خاندان سلطنتی که بر اثر جلوس هر پادشاهی به تخت سلطنت روی می‌داد افراد این خاندان را چنان فصل کرد که به عنوان جانشینی پسر اردشیر سوم، جزء خویشاوندی دور، داریوش سوم کدمان، برای ادامه‌ی سلطنت خاندانی که ایران را مافوق همه‌ی ملل جهان قرار داده بود، کسی را پیدا نکردند» [ایران از آغاز تا اسلام] «شاهنشاهی بر سر پا بود و به نظر می‌رسید که از همه وقت مستحکم‌تر است، اما در داخل وی قوای انحلال به کار افتاده بود... در برابر دیدگان خیره‌ی جهانیان

متحیر، ایران با نخستین ضربات متعرضی ممصم [اسکندر] منهدم گردید.» [همان منبع]. نظام هخامنشی همه‌ی ویژگی‌های استبداد را کد شرقی را داشت. «پادشاه در ایران باستان نیز، مانند دیگر مردم هند و اروپایی، از یک خاندان خاصی که فره‌ی ایزدی داشت برگزیده می‌شد، پادشاه را مردم یا در بیشتر موارد، جنگاوران برمی‌گزیدند. در ایران هخامنشی، پادشاه، شاه بسیاری از شاهان بود، وجود او مقدس و نژادش از خدایان بود». [امیرات باستانی ایران]

«در عهد هخامنشیان، رژیم استبدادی مطلق حکومت می‌کرد، شاه خود را نماینده‌ی اهورامزدا می‌شمرد و چون شاهانی در زیر فرمان او بودند به نام شاه شاهان یا شاهنشاه خوانده می‌شد... کلام شاه قطعی و نافذ و لازم‌الاجرا بود و می‌توانست هر کسی را بخواهد بدون محاکمه و رسیدگی به کشتن دهد» [تاریخ اجتماعی ایران]. «حق و قانون منحصر به اراده‌ی شاه و قدرت قشون بود و هیچ حقی در برابر این حق محترم شمرده نمی‌شد و هیچ سابقه و سنتی، بدون آن‌که بر حکم شاه منکی باشد، ارزش نداشت؛ چه ایرانیان به آن فخر می‌کردند که قوانین ایشان تغییرناپذیر است و وعده یا فرمان شاه به هیچ وجه نباید نقض شود.» [تاریخ تمدن]. مالکیت نیز از آن حکومت و حق انتفاع از آن جماعات و اعیان بود؛ «از روزگار قدیم در قسمت غربی ایران و در بین‌النهرین هر پادشاهی که می‌خواست به مأموران و لشگریان خود حقوق بدهد، مقداری زمین به آنان می‌بخشید. این زمین‌ها در واقع متعلق به شخص شاه بود و آن‌ها را به رسم بخشش تیول به اطرافیان وفادار خود می‌داد و آن‌ها حق نداشتند این زمین‌ها را به موجب مواد ۳۶ و ۳۸ و ۷۱ قوانین حمورابی به فروش برسانند... قانوناً رعایایی که این زمین‌ها به آن‌ها سپرده می‌شد آن‌ها را تصرف می‌کردند نه تملک. هر یک از رعایای شاه در ازای استفاده از چنین زمینی مکلف به انجام دادن خدمت خاصی برای او بود.» [مالک و زارع در ایران].

علاوه بر شاهنشاه، دودمان‌های ممتاز، بزرگان نسبی، و گماردگان از موقعیت ویژه‌ای برخوردار بودند، «از زمان بسیار قدیم، ایرانیان جامعه‌ی دودمانی تشکیل داده بودند که از حیث تقسیمات ارضی منقسم بر چهار قسمت بود از این قرار: خانه، ده، طایفه و کشور. قوم ایرانی خود را آریا می‌نامید و اصلاح نژادی و جغرافیایی ایران مشتق از آن است. در ایران غربی اساس و قاعده‌ی دودمانی تا حدی در زیر قشری که از تمدن بابلی اخذ و اقتباس شده بود پنهان بود. شاهنشاهی هخامنشیان دنباله‌ی سلطنت‌های آشور و بابل و عیلام به شمار می‌رفت... اما تشکیلات دودمانی معذالک از میان نرفته و در سرزمین مادها و نیز در پارس باقی بود...

در کتیبه‌ی مزار داریوش، در نقش رستم... داریوش خود را از حیث نسب، پسر «ویشتاسب» و از لحاظ دودمانی، هخامنشی و از جهت طایفه، پارسی و از حیث ملیت، آریایی می‌نامد. ایران هخامنشی هفت دودمان ممتاز داشت که یکی از آن‌ها نژاد سلطنتی بود... علاوه بر این حلقه، از بزرگان نسبی در شاهنشاهی هخامنشی، یک سلسله از گماردگان (گمارده، گماشته یعنی مقطع و تیول دار) نیز وجود داشتند... کسانی هم که به دودمان‌های بزرگ منسوب نبودند از پارسی و مادی و حتا یونانیان تبعید شده از وطن، ممکن بود بر اثر عطای شاهنشاه، صاحب اراضی و عنوان «امارت» شوند.» [ایران در زمان ساسانیان].

در این دوران، نظام تولید جماعتی آسیایی نقشی مسلط داشت و جماعت عشیرتی سنگ بنای سازمان اجتماعی جامعه را پی‌می‌ریخت؛ «سازمان اجتماعی قبیله‌های ایرانی بر پایه‌ی «جماعت عشیرتی» قرار داشت که پیر عشیره در رأس آن بود. خانواده جزو جماعت عشیرتی شمرده می‌شد. دسته‌ای از جماعت‌های عشیرتی «زانتو» را تشکیل می‌دادند و قبیله رئیس یا پیشوایی را شاخص می‌کرد. اتحاد قبیله‌ها نیز به نوبه‌ی خود واحدهای بزرگتر اجتماعی را تشکیل می‌داد... در این دوران... کاهنان و اعیان که قشر علیای آن شمرده می‌شدند، پدید آمدند. به اضافه شکی نیست که بردگان نیز وجود داشتند ولی عده‌ی آنان اندک بود و بیشتر کارهای خانگی را انجام می‌دادند.» [ایران از دوران باستان تا پایان سده‌ی هیجدهم].

شهر محل تجمع شاه و درباریان و لشگریان و موبدان و پیشوایان و دبیران و دانایان بود. برزیگران و شبانان و همه‌ی دست‌ورزان و پیشه‌وران در روستا زندگی می‌کردند. شهر مصرف‌کننده بود و از راه کسب رانت ارضی و شبانی و خراج از ملل تابعه هزینه‌هایش تأمین می‌شد؛ و شاهنشاهان هخامنش در ملل تابعه شهریانان را جانشین رؤسای قبایل کرده بودند، «شهربان رئیس دستگاه اداری شهرستان خود بود، وی به جمع خراج و نظارت در کار مأموران محلی و عسایر و شهرهای تابع خویش می‌پرداخت و بزرگترین قاضی ولایت به شمار می‌رفت. وی مسئول امنیت راه‌ها بود و می‌بایست راهزنان و گردن‌کشان را سرکوب کند.» [مالک و زارع در ایران].

در خرابه‌های تخت جمشید نمایش رژه‌ی ملت‌های زبردست که پیش‌کش‌های خود را برای جشن سال نو نزد داریوش و خشایارشا می‌آوردند، به چشم می‌خورد. «پس از آن‌که حوزه‌ی قدرت هخامنشیان وسعت گرفت، کم‌کم، پارسیان یعنی قوم فرمانروا از پرداخت باج معاف گردیدند؛ ولی به عوارض مالیاتی ملل تابعه، از دوره‌ی داریوش به بعد افزوده شد. به باج شهرستان پهناور

ماده که به ۴۵۰ قنطار [واحد وزن] برآورده شده بود، صد هزار گوسفند و پنجاه هزار اسب نسائی (برای شاه) افزودند. شوش و سرزمین کاشی‌ها ۳۰۰ قنطار می‌پرداخت، ارمنستان تا سرزمین کنار دریای سیاه ۴۰۰ قنطار. این شهرستان‌ها سالیانه ۲۰ هزار کره اسب نسائی برای مهرگان نزد شاه می‌فرستادند. هم‌چنین سایر شهرستان‌ها بر حسب وسعت و قدرت اقتصادی مالیات خود را می‌پرداختند، به طوری که اگر مالیات‌های سنگین آن دوره را مورد مطالعه قرار دهیم به این نتیجه می‌رسیم که از شهرستان‌های مختلف همواره نه‌ری از سیم به مرکز امپراتوری روان بود که هرودوت مبلغ آن را به ۹۸۸۰ "قنطار اوبویی" به شمار آورد» [تاریخ اجتماعی ایران].

چنین می‌نماید که حقوق بندر و باج بازار و عوارض دروازه و راه و مرز به گونه‌های متعدد، و باج چهارپایان و جانوران خانگی که گویا ده درصد بود، و هم‌چنین باج‌های دیگری، برقرار بود. شاه در نوزد، بیس‌کش می‌گرفت و هرگاه سفری می‌کرد رنجی بر مردم محل تحمیل می‌شد. بیشتر این پیش‌کش‌ها و باج‌های گوناگون به صورت پول و یا جنس پرداخته می‌شد. بی‌گاری برای ساختن و ترمیم راه‌ها و ساختمان‌های مورد استفاده‌ی عموم مردم، و مانند آن‌ها به دست شهربانان و شاه بر مردم به فراوانی تحمیل می‌شد.

بس چنین می‌نماید که زندگی برای مردم عادی بسیار دشوار بود. هزینه‌های عمومی محلی را با باج‌های مخصوص آن محل انجام می‌دادند، زر و سیم چون سیلی گران به صندوق‌های شاه می‌ریخت. هنوز سخنی از اسلاک و معدن‌ها و تأسیسات آبیاری شاه نگفته‌ایم که درآمدهای کلان داشت. بیشتر طلاهای گردآمده به هنگام جنگ یا هم‌چون پیش‌کشی به مصرف می‌رسند» [میراث باستانی ایران].

اداره‌ی امپراتوری هخامنشی و حفظ اقتدار شاهنشاه در همه‌ی نقاط امپراتوری از سوی شهربانان انجام می‌پذیرفت. شهربانان جملگی از بستگان شاه یا افراد خاندان‌های بزرگ بودند. برای جلوگیری از مخالفت‌ها و شورش‌ها، در حوزه‌ی قدرت هر شهربان، فرماندهی برای کل قوای مقیم آن استان به انتخاب شاه گسیل می‌شد. مامور عالی‌رتبه‌ای هم جهت اخذ عوارض و تحویل مالیات به حوزه‌ی قدرت شهربانان اعزام می‌گردید؛ «در استان مقداری هدایای جنسی از قبیل مواد خوراکی، اسب، دواب برای معیشت دربار که هزاران عضو داشت و برای تأمین معیشت سربازان هر استان تسلیم می‌کرد. هر شهربان دبیری داشت که ضمن مراقبت اعمال او، رابط بین وی و حکومت مرکزی بود. علاوه بر این، مفتشانی که به عنوان «گوس‌های شاه» نامیده می‌شدند، در ایالات مختلف

گردش کرده و ناگهان خود را به مسئولین امر نشان داده و به بازرسی اعمال آن‌ها می‌پرداختند و در صورتی که مقتضی می‌دیدند از نیروی سپاهیان استفاده می‌کردند. گاهی شهربان بدون محاکمه معزول می‌شد، و گاهی بدون سر و صدا خدمتگزاران خود شهربان به فرمان شاه به او زهر می‌خوراندند و کارش را می‌ساختند.» [تاریخ اجتماعی ایران].

نیروی نظامی، اساس قدرت حکومت و شخص شاه بود و هنگام جنگ کسانی که به سشنان بین ۱۵ تا ۵۰ سال بود، وارد سپاه شاه می‌شدند، مایحتاج سربازان، از جمله گندم و گوشت و شراب را شهربان هر محل ناگزیر بود، فراهم آورد. قشون ثابت و فعال هخامنشی از افراد پارسی و مادی تشکیل می‌شد که در مراکز مهم سوق‌الجیشی مستقر می‌شدند، ولی نیروی اساسی جنگی را اقوام تابع شاهنشاهی که هر یک زبان و رسم جنگ‌آوری به خصوصی داشتند، تشکیل می‌دادند. اسب، فیل، و گاهی شتر در جنگ‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت. علاوه بر این در ارتش ایران عده‌ای افراد مزدور یونانی بودند که از حیث سلاح و تربیت نظامی بر دیگران برتری داشتند. فرماندهان هخامنشی اگر دشمن پیشروی می‌کرد همه‌ی آبادی‌ها و منابع غذایی مسیر او را از بین می‌بردند. در صورت محاصره‌ی دشمن از آن‌ها می‌خواستند که خود را تسلیم کنند و در صورت خودداری دشمن از تسلیم، همان بلایی بر آنان می‌آمد که بر یونانیان آمد. آن‌ها پس از پیروزی بر یونانیان «... زیباترین پسران را برگزیدند و آنان را عقیم کردند و از صورت مردانی بارور به صورت خواجگانی بی‌ثمر درآوردند. زیباترین دختران را به دربار پادشاه بزرگ انتقال دادند و شهرها و معابد را آتش زدند.» [تاریخ هرودوت].

کاهنان و مجریان مقررات مذهبی مقام و موقعیت مهمی نداشتند، شغل آن‌ها موروثی بود و در اجرای مراسم قربانی، تعبیر خواب و تعیین ایام سعد و نحس شرکت می‌کردند.

مع‌ها مسئول تربیت جوانان و نگهداری مقابر شاهان نیز بودند، در فلسفه‌ی عالم هستی به دو اصل اهورامزدا و اهرمن قائل بودند و در برابر پارسیان که مردگان خود را دفن می‌کردند، مغان ماد اجساد را در معرض سیاع یا طیور طعمه‌خوار می‌گذاشتند تا آن‌ها را پاره کند.

مغ آتش مقدس را نگهداری می‌کرد و تشریفات دینی را در هوای آزاد انجام می‌داد.

در نظام هخامنشی علاوه بر کار اضافی که افراد جماعات در راه امور عمومی انجام می‌دادند، نیروی کار تشکیل می‌شد از بندگان، اسیران جنگی و کارگران آزاد. کارگران آزاد عموماً سرپرستی و سرکارگری را بر عهده داشتند و از تخصص بالایی برخوردار بوده و عمدتاً از ملل تابعه که از فرهنگ رشد یافته‌تری برخوردار بودند و برای طرح و تأسیس

کاخ‌ها و مقابر به ایران آورده می‌شدند و مزد دریافت می‌نمودند. تعداد کارگران آزاد نسبت به بنده و اسیر جنگی کم بود.

بزرگترین چالش سیاسی که نظام هخامنشی با آن روبرو بود، قیام گئوماتا بود. بردیا برادر کمبوجیه بود که با به قدرت رسیدن کمبوجیه توسط خود او به قتل رسید و در زمانی که کمبوجیه قصد داشت «تا تفوق پارسیان را به جهان آن روز تحمیل کند و تصمیم گرفت قوای خود را در سه جبهه برای جنگ گسیل دارد. در جنگ علیه فرطاجنه (کار تاژها) که در بحرالروم غربی تسلط داشتند، فنیقیان از به کار بردن نیروی نظامی علیه بستگان خود و مستعمره‌ی فنیقی سرباز زدند. در جبهه‌ی دوم پنجاه هزار قشونی که برای تسخیر واحه‌ی آمون فرستاده بود همه در بیابان تلف شدند. ظاهراً این شکست‌ها در وضع روحی کمبوجیه تأثیر کرده». [تاریخ اجتماعی ایران] و او را به جنون کشاند و با خنجر خویش گوساله‌ی مقدس مصریان «آپس» را از پای درآورد و نعش‌های مومیایی شده‌ی شاهان را از گور بیرون کشید. کمبوجیه پس از مراجعت به ایران خبر یافت که مغی به نام گئوماتا خود را بردیا خوانده و بر تخت و تاج او دست یافته است، نگران دست به خودکشی زد. مغ در مدت هفت ماهی که سلطنت کرد انقلابی بزرگ را سازمان داد و دست به مصادره‌ی اموال و مزارع دودمان‌های بزرگ هخامنشی زد. مالیات‌ها را بخشید، معابد را به آتش کشید و بیگاری را ملغی ساخت و بدین شیوه وجه تولیدی جماعتی آسیایی را که استبداد نظام هخامنشی بر پایه‌های آن استوار بود مورد پرسشی تاریخی قرار داد.

منابع:

- ۱- تاریخ اجتماعی ایران - جلد اول - مرتضی راوندی
- ۲- ایران از آغاز تا اسلام - گیرشمن
- ۳- عصر فرانک‌ها - انگلس
- ۴- شاهنشاهی هخامنشی - امستد
- ۵- بنیاد اقتصاد سیاسی - کارل مارکس
- ۶- شیوه‌ی تولید آسیایی - خنچی - اطلاعات سیاسی - اقتصادی
- ۷- تاریخ جهان باستان - آکادمیسین‌های شوروی سابق
- ۸- تاریخ اجتماعی ایران - جلد پنجم - مرتضی راوندی
- ۹- میراث باستانی ایران - ریچارد فرای
- ۱۰- تاریخ تمدن - جلد اول - ویل دورانت
- ۱۱- مالک و زارع در ایران - لمبتون
- ۱۲- ایران در زمان ساسانیان - آرتور کریستین سن
- ۱۳- ایران از دوران باستان تا پایان سده‌ی هیجدهم - پطروشفسکی و دیگران
- ۱۴- تاریخ هرودوت - نقل از تاریخ اجتماعی ایران - جلد اول □